

می‌خواهند سلطه خود را اعمال کنند. عامل دوم تأثیری است که ایدئولوژی‌های چپ به جامی‌گذارند. مثلاً وقتی به بسیاری از ایدئولوگ‌های دوره جدید نگاه می‌کنیم این‌ها متأثر از فضای چپ هستند. مثلاً مارتین بوبر که در ادبیات غرب فردی پر ارجاع است سوسیالیست و صهیونیست است. موشه هس نیز سوسیالیست است، یعنی تأثیر اندیشه‌های چپ باعث ایدئولوژیک شدن و سیاسی شدن این‌هاست.

برخی تعابیر از یهودیت در دوره سنت وجود ندارد. مثلاً یهودی کسی است که پراکسیس داشته باشد، یعنی وقتی می‌تواند یهودیت خود را نشان بدهد که دخالت در تاریخ داشته باشد. این خوانشی ایدئولوژیک است که تحت تأثیر اندیشه‌های چپ قرار دارد. به‌طور مثال موشه هس اعتقاد دارد مسیحیت دین لیبرالیستی و یهودیت دین سوسیالیستی است. مسیحیت چرا دین لیبرالی است؟ چون فردگراست؛ دینی است که ایمان فردی در آن بسیار اهمیت دارد. مسأله مسیحیت ایمان است اما یهودیت دینی کلکتیویسم یا جمع‌گرایی (Collectivism) است. بسیاری از متالهاین یهودی عقیده دارند که خدادر صحرای سیناموسی را مورد خطاب قرار نمی‌دهد، بلکه قوم بنی اسرائیل هستند که مورد خطاب قرار می‌گیرند. تفاوت وحی جویی یهودیت با مسیحیت در این است که به قوم بنی اسرائیل وحی می‌شده برخلاف مسیحیت و اسلام که به پیامبر وحی می‌شود. این تفاوت‌ها باعث می‌شود یک دین شکل ایدئولوژیک پیدا کند و سیاسی تر شود و نقشی که انسانی یهودی در دنیای سنت داشت و درگیر تکوین جهان بود موضوعیت پیدا می‌کند و درگیر تکوین بودن، شکل سیاسی پیدا می‌کند و ذاتا مولد خشونت خواهد بود.

۱۴ مخالفت برخی یهودیان با صهیونیسم در این معادله چطور توضیح داده می‌شود؟

بخشی از یهودیان همیشه اعتقاد دارند که برداشت ما از یهودیت که مبتنی بر خون و متفاوت از آیین موسی است، همیشه عده‌قلیلی هستند که در موقعیت خود شک می‌کنند. وقتی آدم‌ها در وضعیتی رفاهی هستند، دوست دارند در همان حالت بمانند. وقتی برای آدم‌ها امکاناتی ایجاد شود و بگویند شما جزو برگزیده‌های این جامعه هستید، برای حفظ این وضعیت تلاش می‌کنم و شک ایجاد نمی‌کنم. عده‌قلیلی که شک می‌کنند کسانی هستند که به قول امام محمد غزالی همواره دیانت خود را با شک مورد امتحان قرار می‌دهند.

۱۵ چرا سراغ این پژوهش و این موضوع رفتید و کار چقدر زمان برد؟ این تجربه برای شما چه نکات جالب یا دشواری‌هایی داشت؟

من به‌طور کلی به حوزه الهیات سیاسی علاقه داشتم. می‌خواستم کاری مقایسه‌ای ارائه کنم و اساس کار این بود که در سنت الهیات سیاسی کاری مقایسه‌ای انجام شود. این کاری است که بسیاری از نویسندگان بزرگ دنیا در حوزه الهیات و فلسفه انجام داده‌اند. مثلاً موشه هس، مارتین بوبر، لئو اشتراوس و... از این صحبت کرده‌اند که نوع جهان‌بینی انسان آنتی با انسان اورشلیمی چه تفاوتی دارد؟ همه اینها در حیطه الهیات تطبیقی قرار می‌گیرد و ایده من ایجاد نوعی الهیات سیاسی تطبیقی بود، چون تا جایی که می‌دانم چنین روشی شکل نگرفته و این بحث باز نشده و از الهیات سیاسی صحبت شده است. الهیات سیاسی عمدتاً در سنت مسیحی شکل گرفته است از این رو در جلسات نقد و معرفی کتاب افراد با پیش‌زمینه‌ها و ذهنیتی که بر مبنای الهیات سیاسی مسیحی فهم کرده‌اند راجع به کتاب حرف می‌زنند و نقد می‌کنند اما الهیات سیاسی یهودیت متفاوت است و اقتضائاتی وجود دارد. در الهیات مسیحی همه چیز مبتنی بر ایمان بوده و اینجا مبتنی بر خون است. دوگانگی‌هایی که شکل می‌گیرد کار را از ابتدا متفاوت می‌کند.



این است که آنها مفهوم دشمنی را به رقابت تبدیل کرده‌اند. ولی اشمیت می‌گوید ذات سیاست دشمنی است و تا دشمن نباشد امر سیاسی شکل نمی‌گیرد. انسانی یهودی اعتقاد دارد من ذاتاً از هویتی برخوردارم که توازن آن برخوردار نیستی و اعتقاد دارد که من به عنوان انسانی یهودی از تمام غیریهودیان متمایز هستم و نام تمام غیریهودیان را «گویم» می‌گذارد که به معنی تفاله است. پس این دین ذاتاً سیاسی است.

در طول این ۲۰۰۰ سال نیز این نکته همواره برای شان موضوعیت داشته است. این مسأله صهیونیسم است. ما صهیونیسم مذهبی داشتیم که تاریخ بلندی دارد و همین صهیونیسم مذهبی به صهیونیسم سیاسی منجر شده است. این ایده که من باید به سرزمین مقدس برگردم و حتی اگر حکومت نسازم، مسأله تکوین عالم و تکاملش شکل بگیرد و به راه خود ادامه بدهد، همیشه وجود داشته است. این موضوع به شکلی سیاسی درآمده و با تشکیل حکومت، جنبه‌ای آخرالزمانی به خود گرفته است.

۱۶ این روح حاکم در یهودیت از ویژگی‌های خاصی برخوردار است چون یهودیت هیچ‌وقت انتشار و بزرگ شدن را مثل اسلام و مسیحیت تجربه نکرده است. در زمانه معاصر ما صهیونیسم سیاسی چگونه به دیگرستیزی می‌پردازد؟ چرا باید دیگرستیزی و دست‌اندازی در میان صهیونیسم الزامات نمودهای بیرونی پیدا کند؟

دو نکته می‌تواند در پاسخ به این سؤال موضوعیت داشته باشد. یکی این که هم یهودیت، هم مسیحیت، هم اسلام و هم هر دین دیگری، ایدئولوژیک شدن شان محصول دوره مدرن است. ما در دوره سنت، ایدئولوژی‌سازی نداریم. وقتی به جامعه اسلامی نگاه می‌کنید در تاریخ قدمایی تساهل و مدارا بسیار بیشتر از زمانی است که وارد دوره مدرن می‌شویم، حتی وقتی یک ایرانی میراث قدمایی خود را می‌خواند بیشتر با مضامینی مواجه می‌شود که مدارا در آنها پررنگ است. وقتی مولوی، حافظ، سعدی یا فردوسی را می‌خوانیم هیچ‌گاه نمی‌گوییم این شیعه است و آن سنی است و غیرت‌سازی پررنگ نیست. ولی امروزه غیرت برای ما موضوعیت پیدا کرده و رادیکال شده است. به عنوان یک انسان مسلمان در دوره مدرن بیشتر در معرض ایدئولوژیک شدن هستیم.

توماس باور (Thomas Bauer) کتابی با عنوان فرهنگ چند معنایی دارد که ترجمه شده است. او آنجا خیلی خوب توضیح می‌دهد که ایدئولوژیک شدن تفسیرهای مختلف در دنیای اسلام زمانی است که آنها با غربی‌ها آشنا شده‌اند و تحت تأثیر ایدئولوژی قرار گرفتند. در مورد دیگر ادیان هم مسأله به همین صورت است. صهیونیسم سیاسی به شکل رادیکال خود محصول دوره مدرن و فضای بعد از جنگ دوم است که قدرت‌های بزرگ



من به‌طور

کلی به حوزه

الهیات سیاسی

علاقه داشتم.

می‌خواستم کاری

مقایسه‌ای ارائه

کنم و اساس

کار این بود که

در سنت الهیات

سیاسی کاری

مقایسه‌ای انجام

شود

در این فکر است. از اصطلاحی که در الهیات اسماعیلیه وجود دارد کمک می‌گیرم تا بازتولید این معنا را در یهودیت شرح بدهم. نمی‌خواهم بگویم اسماعیلیه مثل یهودیت است چون تمایزها بسیار است. در الهیات اسماعیلیه اصطلاحی با عنوان «ابدیت به تأخیر افتاده» وجود دارد. مسأله این است که آنها می‌خواهند بگویند انسان وجودی است که در آن ابدیتی وجود دارد و این ابدیت که خود را در تاریخ قدسی نشان می‌دهد، با آمدن انسان در تاریخ عرفی یا تاریخ کروئولوژیک یا تاریخ تقویمی و زمانی که ما حسش می‌کنیم، به تأخیر افتاده و انسان باید بتواند ابدیت خود را احیا کند. به عقیده من برداشت یهودیان از نقش تکوینی خود در تاریخ به این شکل است.

در جلسه رونمایی کتاب نقد یکی از ناقدین این بود که چرا می‌گوییم الهیات یهودی ذاتاً سیاسی است؟ و پاسخ من این بود که اتفاقاً با تأکید می‌گویم الهیات یهود، ذاتاً سیاسی است چون اعتقاد دارند که یهودی بودن به این معنی است که من به شکل مادر زاد و از طریق خون یهودی هستم و نمی‌شود به یهودیت گروید و ترویجش کرد؛ آن‌طور که مارتین بوبر در «الهیات خون» به آن تأکید می‌کند. همین جامبنای دوگانگی شکل می‌گیرد. اینجا دوگانگی و غیرت‌سازی ایجاد می‌کنند و تمام مسأله الهیات سیاسی همین دوگانگی‌سازی است.

کارل اشمیت (Carl Schmitt) می‌گوید: ذات الهیات سیاسی مفهوم دشمنی است و این دشمنی از الهیات آمده زیرا در الهیات مسیحی می‌شود یکی مومن و دیگری کافر است و این وارد الهیات مسیحی شده است. نقد اشمیت بر لیبرال‌ها



انید یهودی باشید!

بنابراین نباید بگویم یهودیت یک دین است؛ از این رو امکان این که یک یهودی آتئیست و خدا ناپاوار باشد، ولی همچنان خود را یک یهودی بداند وجود دارد. در مورد مسلمانان و مسیحیان چنین نیست. گفته می‌شود همه اسرائیلی‌ها مومن نیستند و افراد لایبیک بین آنها وجود دارد، ولی یهودیت ذاتی بوده و مبتنی بر خون است. شما نمی‌توانید یهودی باشید و یک یهودی نمی‌تواند غیریهودی باشد. بنابراین مسأله آنها متفاوتی است که نمی‌توانیم آن را در دیانت شرح بدهیم. شما می‌توانید خدا را قبول نداشته باشید ولی همچنان یهودی باشید. یهودیانی وجود دارند که خدا را قبول ندارند ولی اعتقادشان این است که قوم برگزیده‌اند. این موضوع از نگاه یک مسلمان قابل فهم نیست. این انسان در اسرائیل حضور پیدا می‌کند و جامعه دینی می‌سازد که ساختن آن جامعه دینی به معنایی که من مسلمان و من مسیحی فهم می‌کنم نیست، بلکه به این معناست که یک انسان یهودی می‌فهمد و این نکته‌ای است که ما کمتر به آن می‌پردازیم.



متن کامل